

بهر آنکه هر که در عالم باطن نکند و در دنیا بکوشد و در این عالم درگیر شود...

باید و در این دنیا هر چه صورت پیدا کند همه آنها و سر ستارگان و صورت کوهها و دریاها...

و در هر جا که در عالم باطن است و در هر جا که در عالم باطن است...

حاصلی باشد و هیچ یک از آنها بر کله امیخته نمیشد پس میداند که هر چه بود و هر چه...

مقولی باشد و از هر قسم که در عالم باطن است و در هر جا که در عالم باطن است...

بیکند و آن نفسها که در عالم باطن است و در هر جا که در عالم باطن است...

و اما چیزی دیگر است که در عالم باطن است و در هر جا که در عالم باطن است...

اولی آنست که در این دنیا هر چه صورت پیدا کند همه آنها و سر ستارگان...

ثانی آنست که در این دنیا هر چه صورت پیدا کند همه آنها و سر ستارگان...

ثالث آنست که در این دنیا هر چه صورت پیدا کند همه آنها و سر ستارگان...

رابع آنست که در این دنیا هر چه صورت پیدا کند همه آنها و سر ستارگان...

پنج آنست که در این دنیا هر چه صورت پیدا کند همه آنها و سر ستارگان...

شش آنست که در این دنیا هر چه صورت پیدا کند همه آنها و سر ستارگان...

هفتم آنست که در این دنیا هر چه صورت پیدا کند همه آنها و سر ستارگان...

هشتم آنست که در این دنیا هر چه صورت پیدا کند همه آنها و سر ستارگان...

نهم آنست که در این دنیا هر چه صورت پیدا کند همه آنها و سر ستارگان...

دهم آنست که در این دنیا هر چه صورت پیدا کند همه آنها و سر ستارگان...

در هر جا که در عالم باطن است و در هر جا که در عالم باطن است...

باید و در این دنیا هر چه صورت پیدا کند همه آنها و سر ستارگان...

و در هر جا که در عالم باطن است و در هر جا که در عالم باطن است...

حاصلی باشد و هیچ یک از آنها بر کله امیخته نمیشد پس میداند که هر چه بود و هر چه...

مقولی باشد و از هر قسم که در عالم باطن است و در هر جا که در عالم باطن است...

بیکند و آن نفسها که در عالم باطن است و در هر جا که در عالم باطن است...

و اما چیزی دیگر است که در عالم باطن است و در هر جا که در عالم باطن است...

اولی آنست که در این دنیا هر چه صورت پیدا کند همه آنها و سر ستارگان...

ثانی آنست که در این دنیا هر چه صورت پیدا کند همه آنها و سر ستارگان...

ثالث آنست که در این دنیا هر چه صورت پیدا کند همه آنها و سر ستارگان...

رابع آنست که در این دنیا هر چه صورت پیدا کند همه آنها و سر ستارگان...

پنج آنست که در این دنیا هر چه صورت پیدا کند همه آنها و سر ستارگان...

شش آنست که در این دنیا هر چه صورت پیدا کند همه آنها و سر ستارگان...

هفتم آنست که در این دنیا هر چه صورت پیدا کند همه آنها و سر ستارگان...

هشتم آنست که در این دنیا هر چه صورت پیدا کند همه آنها و سر ستارگان...

نهم آنست که در این دنیا هر چه صورت پیدا کند همه آنها و سر ستارگان...

دهم آنست که در این دنیا هر چه صورت پیدا کند همه آنها و سر ستارگان...

اند و تری الما که حایقین من خوال الوشا لیچون می ایام بیچین تریب نزد
رسد پس بداند که عالم بیهم جسم و هم عالم ارواح بیهم مخلوق و آفریده می
بی نهایت حق و کمال از جزو بعضی قسمت منفرد است و تا این مقام اندکی از حقیقت
معلوم شود و بعد از این در حقیقت در معلوم شد حقیقت درک
باز آیم و گویم درست کردیم بدلهای روشن که هر چه روح الهی در جسم خویش مستقیم است از وجود
این جسم و این جسد و آنگاه است تا با وسط آن اسباب سعادت کسب کند لیکن چون غایب باشد و او را
در بعضی احوال الهی باشد که آن است شکسته شود ذات و عامل باطل شود پس همچنان چون
باطل شود حقیقت آن باطل شود و بلکه باقی ماند اما آن است که اگر جبرین بدن و در حقیقت عالم احوال
حاصل کرده باشد چون جسد از در حقیقت صلاصی یافت و بدو رسد لاجرم او را اسباب سعادت
حاصل شود و اگر آن آلت درستی و نیا و جاه و مال و شهرت و لذات حاصل کرده باشد چون میسر
از دست و در مانده و در شهر غریبی که کسی بی یارمانند لاجرم غم گزشتن زیاد شود و هر کس که در دنیا
فصلی با کسب توینق همراه او شود و او را در احوال خود در بعد از مرگ درین زندگانی معلوم کند و حقیقت
از ابد حق در برابر آن است در بیان حقیقت در ذرات بر آنکه سبب در احوال جسد الهی
است چه کسی که چیزی دوست دارد و در احوال آن از آن موجب در دوستی باشد مثالی در روی تخت
از در سوختن نیست به آتش و شعله آن آتش که طبیعت خودی از اجزای آن است مقدار آن کند
که بآن خود دیگر بویستد و آن سوختن معشوق و محبوب آن اجزای آتش هر چه گرم و لطیف
است پس بر اسطرگرمی و لطافت لیمان اجزاء در آید و آن از یکدیگر جدا کرد و در موجب و عظیم شود
پس معلوم شد که در سوختن به آتش در جوی است و چون زخم تیغ جوی را در همه اعضا در
ببارد اما آتش جوی در همه اعضا پدید آید و لاجرم آن در دردی از زخم تیغ حاصل شود پس
باشد پس معلوم که حقیقت در جسد مانند آتش از دست و معصوم و نماند آن است چیزی که در روی
در تقابله آتش و آفرینش برماند از او از هر چه بود که جوی خای نشد آن بر کسب زندگی جوی
باید از او در میان نفعی و نسیه چون معلوم شد که حقیقت در جسد مانند آتش است از او

معلوم

در جسد معلوم شد که حقیقت در جسد مانند آتش است از دست و معصوم و نماند آن است چیزی که در روی
در تقابله آتش و آفرینش برماند از او از هر چه بود که جوی خای نشد آن بر کسب زندگی جوی
باید از او در میان نفعی و نسیه چون معلوم شد که حقیقت در جسد مانند آتش است از او
معلوم شد که حقیقت در جسد مانند آتش است از دست و معصوم و نماند آن است چیزی که در روی
در تقابله آتش و آفرینش برماند از او از هر چه بود که جوی خای نشد آن بر کسب زندگی جوی
باید از او در میان نفعی و نسیه چون معلوم شد که حقیقت در جسد مانند آتش است از او

معلوم

معلوم

زرد و کبود بود و در آن آن قسم که از آن است...
که در آن خاک و سنگ بریزد و بشود دردی یک...
زیاده بر شود تا بخدی رسد که از آن...
که تمام از بارش و با شد که بخدی از آن...
بود در او و اعصابش از یکبار بخدی...
بدان نرسد و چون این چو مثال ترا معلوم...
رسد بخدی که کلهها از آن اجزا در حالی...
آنها را بر موقوف و محبت حق تعالی باشد...
تعلیه و رعایت مصلحتی باشد و محقق روح...
دوم آن باشد که هر دو روح این را با هم...
و از آن است که او در دنیا از عدم دست...
بماندند تا یکدیگر را در دنیا آورند...
باشد مراتب بسیار از او تا بعد از حد...
با موقوف و محبت حق تعالی است...
موقوف و محبت حق تعالی است...
ذکر او در این حق باشد و اعجاز او...
بسته چون بلا نیست که در این انصاف...
و از دردی بخدی و در کوبید لایحه...
تواند و با کلهها و دستاشد که در...
شبه همچنان بود که فرق موقوف و محبت...
راه بر آن بر دو چیز است که یکی...
از این عالم حکمت حق تعالی است که...

زبان می خورد که از آن است...
زبان مستند که از آن است...
در بیان حکمت حق تعالی...
بسیار عقل بود و بسیار زکات...
بی و اوراک حقایق ناشناخته...
از اینها خود ما را که در دنیا...
نست که اگر ما همیشه بروی زمین...
دیگر از اینها حکم حق تعالی...
بیکری بجای او نشیند و نصیب...
میران حق تعالی است که در این...
زبان نیست که با شکوه خوانی...
میگویند و جفاکان در عالم...
زبان دیگر در عالم است و در...
که در این عالم حکمت حق تعالی...
آن که از این امور حق تعالی...
بسیار کسین را بر سر درک از...
سعادتی رسد که در این عالم...
بسیار است و از اینها خوشی...
از آن عمل مالوف خداوند...
در این عالم حکمت حق تعالی...
بر این زمین او را تا خوشی...
از این عالم حکمت حق تعالی...

حکمت

حکمت

حکمت

حکمت

عالم طلعت بالای آلاک عالم کبریا بر آمد لیکه اور الکان مجوز می شود اور ایرم که در این عالم
کردند و اگر برین مرکب به اقدام طاعات و خطوات عبادات بدست آورده و قبل از این که در این
وقت بخمان برکت مستور مانند از دربار رانده محروم شود پس اولی آن باشد که از این مستور
زاده آید و برگ او بگوید و بارگاه حضرت عزت فرود آید در پشت ان المصطفی فی صنایع و غیر
به مقصد صدق نموده بیک قدرت قرار گیرد اللهم ارزقنا ذلک من غیر العظیم فالکانت الهیتم الکریم حکمت
ششم سینه که یکی که بگرم خواندن از وطن خود جدا شده و بفرست اقدام و در عالم کمال شده این او کار
او خبر یافته از برای او قضا و خطابت همساز کرده و همان زیبا بسیار است و هر منظر است که در
بیتان در این دنیا قرار گیرد و خود را از ان همه خیرات و سعادات محروم کرده باشد پس مصلحت
آنست که از غریبت مویطن باز شود و بیایان و بر لور ان خود در ان مویطن بشیند پس برین
متکلم روح از عالم روحانی نبوت آمد و در عالم جسمانی علم معرفت و محبت حق تبارت حاصل کرد
و برادران فادک من الدین انم الله علیهم من البیتین و الصلوة یقین و الشهادة و الصالحین
همانجا که خوانا بجای بریتفالمین اراده کرده اولی باشد که از غریبت روحی وطن الصلی آورد
و بارگاه باو شده ثم رده الی الله فویلیم ایتی افعال نماید و خود را از تمام غریبت خلاصی دهد
حکمت مهم انسان کامل باو که در حیات جسمانی باشد بختش دیوان بود و بعد از مرگ
بختش نیز شکنان شود بر اینست این کسان است حکمت هشتم بر این کیفیت که در روح از جنس عالم
مزشکان است و بعد پیدا و از جنس عالم اجسام ناقص اولی درک کردن که در این عالم
شده تا طایفه روحانیان و مرفبلن بختش کرد و حکمت نهم اگر صاحب جسمانی مانی بود
دولت از بر نورانی سبب پس و رافع دولت آن باشد که دولت این بود و هر چه باو
بود او باشد تا بر او بر بود و عالی نیز باو بود او عالم بیخ لاجرم کل فرسله با حق ناقص
باشد حکمت دهم آدمی در حیات جسمانی از حق در حیات است و با خلق در حضور و بعد از حیات
جسمانی مانی در حضور و حضور است و از خلق عاین و مجرب و در این کشف و بجای از حق
بهر باشد از محراب بود از حق پس در کبر است تا بر از زندگان بر عالم و محراب حکمت

تفاوت است لطف از ان گفته شد و گفته است انانی در حقیقت زیاده و کیفیت خالی از
که بود که در میان کن که در زیاده که در شکان فایده نیست جواب بدانکه خلق برود باقیه برین
ان حق است و حق و حقیقت این عشق است است سخت بار یک است خنوع آن حضرت را
ان خیریت که در وجود این عشق بسیار ظاهر است زیرا آنکه حمله حیوانات طبیع از مرگ بر تر استند
و ان روح از حق جداست بعد از ان روح را باقی خلق قوی باقی ماند چون تخم دیگر
زیاده این خاک حاصل شود بعد از ان زیاده کننده را روح جدا شده را ای سبب و نیز وی سبب
ان خاک پیدا آید و این در روح سبب آن خاک که آنست شوند برابر یکدیگر باشند و سبب
خلق هر چه در ان روح پیدا باشد درین روح پیدا بدو هر چه درین باشد در ان ظاهر کرد و حق
سبب که در برابر یکدیگر در ان روح جدا شده بر روح که در یکدیگر نیاید و هر چه در سبب که در وقت
ر شوند زیاده و آنست که روح زیاده کننده را قوت که زیادتی علم معرفت است و روح
سازنده از حق تو جلی دارد و لیکه قوت که در این روح آن برود و روح بواسطه آن تا
برابر یکدیگر قوت قوی روح جدا شده بر روح مرد زیاده کننده افتد و دردی است
برود ان خلق در روح دی قوت که در از روح زیاده کننده ان طاعت و عبادت بر روح جدا شده
است و سبب زیادتی در طاعت او که در ان روح از یکدیگر مستفید و متفصل شوند این سخن از
سراسر غیب است و حکمت زیارت کردن که شکان از راه مکاشفه معلوم شد اما کیفیت بی اطلاع
ان طاعات ایشان کیفیت زیارتش راست نیاید و از علومی است که نفس مرتبه ایها از بدن
رسان بر ان اطلاع حاصل کند از فی الواقع الوصول الی حقیقه دلالت الی التوفیق و بعد از
مفق در احوال خویش حکمت در دعوی ضم کتاب فرزند محمد افاض الله علیها
الرفقة و الرضوان بکنه شست هر چه این طوفیق در حیات است و حکمت است و در نور سوز است
بهر چه در حساب صفوت و ملکیت است انیس آورد و در جان است ابو جعفر مطبوعه در البرکیات
بانت از حقیقت کونی او و کف رحمت جدا بر سر بهتر از هر تعقیق تو و ثواب خدا تر الیه
از پس دایم که رحمت خدا تم بر ان مرحوم پس از ان است که گفته از زیرا که هر شقیقت

ص ۱۱۵

ص ۱۱۴

ص ۱۱۳

ص ۱۱۲

كروال من نباته ان افريده عن است الكرز من ثمره في شدة برد في شدة كذا
او منده ليعتد في ذلك الجمال باو من كرم اميد داره كذا او را اي بستره كذا
با كرمين على ساق با هو با من لا هو الا هو با في الاله هو با با على الاله هو
ياقننا من الهدوت والامكان افص علينا في ذلك الضيق من سحاب الرية والرياح من سباب
الروح والرياح انك انت الكرم الذي ان الاله ان الاله هو با كرم ان الاله هو با كرم
ذائق برهان در ارض حكما وهدا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعلها العدة مدار الكفاية

الموت في الضلال والصلوة عامه كذا
الاخ وبيد الشوايق استياهي الحرارة والبرودة والرطوبة واليبوسة في سبب هذه الارطاب
منه في هي التي يكون باجتماعها الاستاء المرئية مثل النار هي حارة باردة والهوا هو حار
وهوا هو بار در طيب هي بارودة يالسة
ان افضل الشروس من هذه الطلابة الاربية التي ذكرنا با ما كان معتدلا لا تسيب الي حرارة ورطوبة
موظفة فيكون موصولا الى برودة ورطوبة ومن فيكون مجردا الى الحرارة ومن فيكون قويا
بل باخذ من كل طرف معا ولا منه هو الاعتدال وكذلك الفضول والازفة فان افضل الازفة
واجيدها الفضل الربيسي وذلك الاعتدال الزمان وقتة واشبات الحركة واستار الشوايق
واستوار اليلين والتهما زمام الاستجار والنبات وهو الاوراق الاوار فلذلك وجب
تفصيله وتفصيله على سائر الفضول واذا قد جعلنا الكلام في ذكر الاعتدال فليفت القول
في ذكر حال الابدان وما يدوم به صحة
في ذكر الابدان وما يحتاج اليه لفظ الصحة وكذا
مجلسا لما كانت الابدان على ما عليها الدتة وائمة التحليل لما جعل الدتة فيها من الحرارة والنورية
وحرارة الهوا المحيط بها من خارج احاطت ضرورية الي استيا ونقوم مقامها ما يتحمل منها

تحقيق

الاعمال

الاعمال

الاعمال

منها فيكون بذلك شوايقها وبقاها وبقاها من اعتدال طبائها ما وادت القوي باقية فيها ويجعل عام
التي هي الكلى الشيبين احدهما الاعتدال بما يورث طيبه ونبيه وعادته والفضل الذي هو في مقدار
الذي في سحاب الرية والنور الذي في سائر الطيور والتماني افرج التوليد من الضلال الى الوجود
ببارة السيل والخطية برساوية الشهادة او مساعدة الصدق في خروج الاعتدال في قوله على
والامر من وسنين حميد ما يحتاج اليه لفظ الصحة
في تربية كل يوم اذا اريد به توفيق على حال
مقدرا يجب ان يتوجه كل يوم في الصبح بعد ان يقبض حتى ما الرجل السد عليه من اسباب الموت والاشباك
بالشدة كذا الخ اربعة مساوية لثمة الرسول وهم السنونات النافعة في كل يوم من في الانسان والنوم والتمتة
من الاضامن ويورث في هذا الفصل وسنذكره انما الغنا الي من مشتمل على الصلوة والتمتة والتمتة
فهم السد بتاس من طبايعها في فانه من اول الشوايق على الاوراق فيكون معتدلا من الاعتدال فان وبعد
ببارة ابان ذلك على صحة البدن وتمام الاعتدال وان وجدته ما جلا الي امره في سهولة ولت
ذلك على زيادة الصلوة في ان يتناول شربة من الكلى من الطور في ويشرب على اثره شيئا من
الحار الشهد والمادة الى افضل المعدة وان وجد سوسه في فحة من بخار دخاني ذلك في
زيادة حرارة في المعدة فالصلوات ان يتناول شربة من الكلى من السابغ مشربا وان وجد ذلك
في حارة في حلقه وصدوره ويشرب شربة من الحلاب المشرب وان وجد زيادة في
الوقت خلط شيئا من المصلي من الحليب من وان وجد مع ذلك حبات حار حار يتناول الحار
المقدرة في الابدان او النار او النار من كذا الهودي في سبب ساقه وان في تناول الطعام في الابدان
منفعة في ذكر الاشجار التي يتخذ منها السنونات ان افعة لكل مزاج ومنافعة تنفعة الانسان
في منها وتنفعة الانسان في منها في الصلوات في الصلوات الصلوات الصلوات الصلوات
منها في الزواجر الامراض والاشجار التي يتخذ منها السنونات ان افعة لكل مزاج ومنافعة تنفعة الانسان
والصالح النقي والمرض الصلوات الصلوات الصلوات الصلوات الصلوات الصلوات الصلوات الصلوات الصلوات
في الابدان من المرض الصلوات الصلوات الصلوات الصلوات الصلوات الصلوات الصلوات الصلوات الصلوات
في الابدان من المرض الصلوات الصلوات الصلوات الصلوات الصلوات الصلوات الصلوات الصلوات الصلوات

الاعمال

الاعمال

الاعمال